

آغاز حکمت

در سنام فلسفه براساس بدایه الحکمه علامه طباطبائی

علیرضا اسعدی



تهران ۱۳۹۱

سرشناسه : اسعدی، علیرضا، ۱۳۵۰ -
 عنوان قراردادی : بدایة الحکمة، شرح
 عنوان و نام پدیدآور: آغاز حکمت؛ درسنامه فلسفه بر اساس بدایة الحکمة علامه طباطبائی / شارح: علیرضا اسعدی.
 مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری : چهل و سه، ۵۰۵ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۱۲۱-۲۸۹-۵
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۹۵] - ۲۹۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 یادداشت : نهاییه.
 عنوان دیگر :
 موضوع : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ - سرگذشتنامه
 موضوع : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. بدایة الحکمة - نقد و بررسی
 فلسفه اسلامی
 شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. بدایة الحکمة، شرح
 شناسه افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
 رده بندی کنگره : ۵۰۱ - ۲۸۵ - ب ۲۴۲ / BBR ۱۳۹۲
 رده بندی دیویی : ۱۸۹/۱
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۵۸۸

آغاز حکمت؛ درسنامه فلسفه بر اساس بدایة الحکمة علامه طباطبائی
 شارح: علیرضا اسعدی
 طراح جلد: جواد مفری
 چاپ نخست: ۱۳۹۱؛ شمارهگان: ۲۰۰۰ نسخه
 حروفچینی و آماده سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه
 حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان المریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲۵
 کدپستی: ۱۵۱۸۷۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵۹۴۴۷؛ تلفن: ۸۸۷۷۲۵۶۹۷۰؛ فکس: ۸۸۷۲۵۷۲
 آدرس اینترنتی: info@elmifarhang.ir www.elmifarhang.ir
 ○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان المریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلنام، پلاک ۱۷۲؛ کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۲۸۳؛ تلفن: ۲۳-۲۲۱۲۰۲۲؛ فکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶
 آدرس اینترنتی: info@ketabgostar.com www.ketabgostar.com
 ○ فروشگاه: یک: خیابان انقلاب، رویه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مطالب

پیشگفتار	بیست و سه
مقدمه	بیست و پنج
فلسفه چیست؟	بیست و شش
مکاتب فلسفی کدام است؟	سی و شش
علامه طباطبایی کیست؟	سی و نه
مرحله اول: کلیات مباحث وجود	۱
فصل اول: بداهت وجود	۳
تعریف و اقسام آن	۳
تعریف ناپذیری مفهوم وجود	۵
حقیقی نبودن تعاریف وجود	۵
فصل دوم: اشتراک معنوی مفهوم وجود	۷
تعریف مشترک لفظی و معنوی	۷
بیان دیدگاه‌ها	۷
دلایل مشترک معنوی بودن مفهوم وجود	۸
نقد و بررسی نظریه اشتراک لفظی وجود	۱۰

فصل سوم: زیادت و عروض وجود بر ماهیت	۱۲
دلایل زیادت وجود بر ماهیت	۱۲
فصل چهارم: اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت	۱۴
تعریف وارها	۱۴
صورت‌های احتمالی	۱۵
براهین اصالت وجود	۱۷
نقد و بررسی دلیل اصالت ماهیت	۲۱
نقد و بررسی دیدگاه اصالت وجود در واجب تعالی و اصالت	
ماهیت در ممکنات	۲۲
فصل پنجم: وحدت تشکیکی وجود	۲۳
دیدگاه‌ها درباره وحدت و کثرت وجود	۲۴
تبیین وحدت تشکیکی حقیقت وجود	۲۵
نقد و بررسی نظریه تباین حقایق وجودی	۲۸
اثبات وحدت تشکیکی وجود	۳۰
فصل ششم: ملاک‌های تخصص وجود	۳۴
ملاک‌های تخصص وجود	۳۴
چگونگی عروض وجود بر ماهیت	۳۵
نقد و بررسی شبهه ناسازگاری حمل وجود بر ماهیت با قاعده فرعیت	۳۶
فصل هفتم: احکام سلبی وجود	۴۱
وجود غیر ندارد	۴۱
حقیقت وجود دوم ندارد	۴۱
وجود جوهر و عرض نیست	۴۲
وجود جزء چیزی نیست	۴۲
وجود جزء ندارد	۴۲
وجود نوع نیست	۴۵

فصل هشتم: نفس الامر	۴۶
مراتب و گونه‌های ثبوت	۴۶
معنای نفس الامر	۴۸
نفس الامر در قضایا	۴۸
دیدگاه دیگر در تعریف نفس الامر	۴۹
فصل نهم: مساوقت وجود و شئیت	۵۱
نسبت میان وجود و شئیت	۵۱
نسبت میان وجود و عدم	۵۲
نقد نظریه ثابتات و احوال	۵۳
فصل دهم: در عدم تمایز و علیت نیست	۵۴
نبودن تمایز در عدم	۵۴
نبودن علیت در عدم	۵۵
فصل یازدهم: از معدوم مطلق نمی‌توان خبر داد	۵۷
تقریر شبهه معدوم مطلق	۵۷
پاسخ به شبهه بر مبنای تفکیک میان حمل اولی و شایع	۵۸
پاسخ به برخی دیگر از قضایای موهم تناقض	۵۹
فصل دوازدهم: امتناع اعاده معدوم	۶۱
بیان مدعا و دیدگاه‌ها	۶۱
براهین امتناع اعاده معدوم	۶۲
نقد و بررسی دیدگاه متکلمان	۶۵
انگیزه قائلان به امکان اعاده معدوم	۶۶
مرحله دوم: انقسام وجود به خارجی و ذهنی	۶۹
فصل اول: تقسیم وجود به خارجی و ذهنی	۷۱
تقریر محل نزاع و بیان دیدگاه‌ها	۷۱
براهین نظریه وجود ذهنی	۷۴

نقد و بررسی اشکالات وجود ذهنی	۷۶
مرحله سوم: تقسیم وجود به فی نفسه و فی غیره، و فی نفسه به لنفسه و لغيره	۹۷
فصل اول: تقسیم وجود به فی نفسه و فی غیره	۹۹
توضیح مفاهیم اسمی و حرفی	۹۹
معنای اسمی و حرفی وجود	۱۰۰
تقسیم وجود خارجی به محمولی و رابط	۱۰۰
نتایج	۱۰۲
فصل دوم: کیفیت اختلاف رابط و مستقل	۱۰۳
معنای اختلاف نوعی و غیر نوعی	۱۰۳
اثبات اختلاف غیر نوعی	۱۰۴
فصل سوم: تقسیم وجود فی نفسه به لغيره و لنفسه	۱۰۵
تقسیم وجود به بذاته و بغيره	۱۰۶
مرحله چهارم: مواد ثلاث: وجوب، امکان و امتناع	۱۰۷
فصل اول: تعریف مواد ثلاث و انحصار مواد در آنها	۱۰۹
ماده و جهت در منطق و فلسفه	۱۰۹
چگونگی انحصار مواد در سه ماده	۱۱۰
بدهات و تعریف ناپذیری مواد ثلاث	۱۱۰
فصل دوم: انقسام هر یک از مواد به ما بالذات، ما بالغير و ما	
بالقياس الى الغير	۱۱۲
تقسیم مواد ثلاث و تعریف هر یک از اقسام	۱۱۲
محال بودن امکان بالغير	۱۱۴
فصل سوم: ماهیت واجب الوجود بالذات، ائیت و هستی اوست	۱۱۶
کاربردها و معانی ماهیت	۱۱۶
استدلال بر نفی ماهیت از واجب تعالی	۱۱۷

نتایج	۱۲۰
فصل چهارم: واجب الوجود بالذات، از همه جهات واجب الوجود است	۱۲۲
فصل پنجم: تبیین قاعده «شیء تا واجب نشود موجود نمی شود»	
بطلان اولویت	۱۲۴
دیدگاه‌ها درباره رابطه علت و معلول	۱۲۵
بطلان همه اقسام اولویت	۱۲۶
موجود ممکن الوجود دارای دو ضرورت است	۱۲۷
فصل ششم: معنی و کاربردهای امکان	۱۲۹
امکان خاص	۱۲۹
امکان عام	۱۲۹
امکان اخص	۱۳۰
امکان استقبالی	۱۳۲
امکان وقوعی	۱۳۳
امکان استعدادی	۱۳۴
امکان فقری	۱۳۷
فصل هفتم: امکان اعتبار عقلی و لازم ماهیت است	۱۳۹
امکان اعتبار عقلی است	۱۳۹
امکان لازم ماهیت است	۱۴۰
نقد و بررسی اشکالات	۱۴۰
فصل هشتم: ملاک نیازمندی ممکن به علت	۱۴۳
معنای ملاک نیازمندی و بیان دیدگاه‌ها	۱۴۳
دلایل فلاسفه بر ملاک بودن امکان	۱۴۵
نقد و بررسی اشکال متکلمان بر ملاک بودن امکان	۱۴۸
فصل نهم: نیازمندی ممکن به علت در بقا	۱۵۰
بیان دیدگاه‌ها	۱۵۰

اثبات مدعای فلاسفه	۱۵۰
نقد و بررسی دلایل متکلمان	۱۵۱
سخن آخر: وجودی بودن امکان و وجوب	۱۵۲
مرحله پنجم: ماهیت و احکام آن	۱۵۷
فصل اول: ماهیت از آن جهت که ماهیت است، جز خودش نیست	۱۵۹
دلیل قاعده «المهیه من حیث هی لیست الاهی»	۱۵۹
معنای ارتقاء تفضیل از مرتبه ماهیت	۱۵۹
فصل دوم: اعتبارات ماهیت و برخی از احکام آن	۱۶۲
اعتبارات ماهیت	۱۶۲
مقسم اعتبارات ثلاث	۱۶۳
وجود خارجی داشتن کلی طبیعی	۱۶۴
وحدت یا کثرت عددی کلی طبیعی	۱۶۵
فصل سوم: معنای ذاتی و عرضی	۱۶۷
تعریف ذاتی و عرضی	۱۶۷
اقسام عرضیات	۱۶۷
ویژگی های ذاتی	۱۶۸
فصل چهارم: جنس، فصل، نوع و برخی از احکام آن ها	۱۷۱
تعریف جنس، فصل، نوع و اقسام آن ها	۱۷۱
تفاوت جنس و فصل با ماده و صورت	۱۷۱
نتایج و ثمرات	۱۷۳
فصل پنجم: برخی از احکام فصل	۱۷۶
تقسیم فصل به منطقی و اشتقاقی	۱۷۶
حقیقت نوع به فصل اخیر آن است	۱۷۸
فصل مندرج در جنس خود نیست	۱۸۰

فصل ششم: نوع و برخی از احکام آن	۱۸۱
اجزای ماهیت نوعیه در خارج به یک وجود موجودند	۱۸۱
ترکیب ماده و صورت در خارج ترکیب حقیقی است	۱۸۲
تقسیم ماهیات به کثیرالافراد و منحصر در فرد	۱۸۳
فصل هفتم: کلی و جزئی و نحوه وجود آنها	۱۸۵
دیدگاه‌ها درباره کلی و جزئی	۱۸۵
دلایل بطلان دیدگاه نخست	۱۸۶
فصل هشتم: تمیز و تشخیص ماهیات	۱۸۸
تعریف تمیز و تشخیص و تفاوت آن دو با یکدیگر	۱۸۸
ملاک و اقسام تمیز	۱۸۹
ملاک تشخیص	۱۸۹
مرحله ششم: مقولات عشر	۱۹۳
فصل اول: تعریف جوهر و عرض و تعداد مقولات	۱۹۵
تعریف مقوله	۱۹۵
تقسیم مقولات به جوهر و عرض	۱۹۵
دلیل وجود جوهر و عرض در خارج	۱۹۶
مقوله نبودن مفهوم عرض	۱۹۷
تعداد مقولات	۱۹۷
فصل دوم: اقسام جوهر	۱۹۹
بیان اقسام و تعریف آنها	۱۹۹
صورت و نفس، بالعرض در مقوله جوهر داخل اند	۲۰۰
فصل سوم: جسم	۲۰۲
دیدگاه‌ها درباره حقیقت جسم	۲۰۲
نقد و بررسی دیدگاه‌ها	۲۰۴

۲۰۷	فصل چهارم: اثبات مادهٔ اولی و صورت جسمیه
۲۰۷	دیدگاه‌ها دربارهٔ بساطت یا ترکیب جسم
۲۰۷	پرهان بر وجود ماده و صورت جسمیه
۲۰۹	مادهٔ اولی و مادهٔ ثانیه
۲۱۰	فصل پنجم: اثبات صور نوعیه
۲۱۰	بیان دیدگاه‌ها
۲۱۱	اثبات دیدگاه متأخر
۲۱۳	فصل ششم: تلازم ماده و صورت
۲۱۳	تفکیک ناپذیری ماده از صورت
۲۱۴	تفکیک ناپذیری صورت از ماده
۲۱۵	فصل هفتم: نیازمندی ماده و صورت به یکدیگر
۲۱۵	بیان اجمالی
۲۱۶	بیان تفصیلی
۲۱۸	دو اشکال بر شریک علت فاعلی بودن صورت برای ماده
۲۲۱	فصل هشتم: اثبات وجود نفس و عقل
۲۲۱	تعریف نفس
۲۲۱	اثبات تجرد نفس از طریق تجرد صور ادراکی
۲۲۲	اثبات جوهر بودن نفس
۲۲۲	اثبات عقل
۲۲۵	فصل نهم: کم، انقسامات و ویژگی‌های آن
۲۲۵	تعریف و اقسام کم
۲۲۷	اقسام کم متصل
۲۲۸	ویژگی‌های کم
۲۳۰	فصل دهم: کیف
۲۳۰	تعریف کیف
۲۳۰	انواع کیف

۲۳۴	فصل یازدهم: مقولات نسبی
۲۳۴	این (کجایی)
۲۳۵	متی (چه گاهی)
۲۳۶	وضع (نهاد)
۲۳۷	جمله
۲۳۷	اضافه
۲۳۸	فعل
۲۳۸	انفعال
۲۳۹	مرحله هفتم: علت و معلول
۲۴۱	فصل اول: اثبات علت و معلولیت و وجودی یون آن دو
۲۴۱	اثبات اصل علت
۲۴۲	مسئله جعل و نقد و بررسی دیدگاه‌ها
۲۴۴	فصل دوم: انقسامات علت
۲۴۴	علت تامه و ناقصه
۲۴۵	علت واحد و کثیر
۲۴۵	علت قریب و بعید
۲۴۵	علت بسیط و مرکب
۲۴۶	علت داخلی و خارجی
۲۴۷	علت حقیقی و اعدادی
۲۴۷	مقتضی و شرط
	فصل سوم: وجوب وجود معلول در صورت وجود علت تامه
۲۴۸	و وجوب وجود علت در صورت وجود معلول
۲۴۹	وجوب بالقیاس علت و معلول نسبت به یکدیگر
۲۴۹	اثبات وجوب بالقیاس معلول نسبت به علت تامه
۲۵۰	اثبات وجوب بالقیاس علت نسبت به معلول

۲۵۴	فصل چهارم: قاعده الواحد
۲۵۴	اثبات اصل سنخیت
۲۵۵	اثبات قاعده الواحد
۲۵۶	فروع قاعده الواحد
۲۵۷	فصل پنجم: استحالة دور و تسلسل در علل
۲۵۷	تعریف و اقسام دور
۲۵۷	اثبات بطلان دور
۲۵۸	تعریف، شرایط و اقسام تسلسل
۲۵۹	اثبات بطلان تسلسل
۲۶۱	فصل ششم: علت فاعلی و اقسام آن
۲۶۱	تعریف و اقسام علت فاعلی
۲۶۳	ویژگی‌های هر یک از اقسام فاعل
۲۶۴	دیدگاه‌ها دربارهٔ فاعلیت خداوند
۲۶۵	بازگشت فاعل بالجبر به فاعل بالقصد
۲۶۶	بازگشت فاعل بالعنايه به فاعل بالقصد
۲۶۷	فصل هفتم: علت غایی
۲۶۷	تعریف علت غایی
۲۶۸	اثبات غایتمندی موجودات
	فصل هشتم: اثبات غایت در بازی‌ها، کارهای بیهوده، باطل و حرکت‌های
۲۷۰	طبیعی و ...
۲۷۰	بررسی موارد نقض کلیت اصل علیت غایی
۲۷۵	فصل نهم: نفی اتفاق
۲۷۵	کاربردها و انواع اتفاق
۲۷۶	تقریر اشکال
۲۷۶	پاسخ به اشکال

فصل دهم: علت صوری و مادی	۲۷۹
تعریف علت صوری و مادی	۲۷۹
رد انحصار علت در علت مادی	۲۷۹
فصل یازدهم: علت جسمانی	۲۸۱
تعریف و احکام علت جسمانی	۲۸۱
مرحله هشتم: انقسام موجود به واحد و کثیر	۲۸۵
فصل اول: معنای واحد و کثیر	۲۸۷
بدیهی بودن مفهوم واحد و کثیر و لفظی بودن تعاریف آن دو	۲۸۷
مساوقت وجود با وحدت	۲۸۸
فصل دوم: اقسام واحد	۲۹۲
تقسیم واحد به حقیقی و غیر حقیقی	۲۹۲
اقسام واحد حقیقی	۲۹۲
اقسام واحد غیر حقیقی	۲۹۴
فصل سوم: هوویت که همان حمل است	۲۹۵
تعریف هوویت	۲۹۵
فصل چهارم: تقسیمات حمل شایع	۲۹۷
تقسیم اول	۲۹۷
تقسیم دوم	۲۹۷
تقسیم سوم	۲۹۸
فصل پنجم: غیریت و تقابل	۲۹۹
تعریف تقابل	۲۹۹
اقسام تقابل	۳۰۰
فصل ششم: تقابل تضایف	۳۰۲
فصل هفتم: تقابل تضاد	۳۰۳
تعریف تضاد	۳۰۳

۳۰۳	احکام تضاد
۳۰۵	فصل هشتم: تقابل عدم و ملکه
۳۰۵	تعریف عدم و ملکه
۳۰۵	اقسام عدم و ملکه
۳۰۷	فصل نهم: تقابل تناقض
۳۰۷	تعریف تناقض
۳۰۷	احکام تناقض
۳۰۹	فصل دهم: تقابل واحد و کثیر
۳۰۹	دیدگاه‌ها در چگونگی اختلاف واحد و کثیر
۳۱۰	تبیین تشکیکی بودن اختلاف واحد و کثیر
۳۱۱	حقیقی نبودن تقابل سلب و ایجاب
۳۱۳	مرحله نهم: سبق و لحوق و قدم و حدوث
۳۱۵	فصل اول: معنای سبق و لحوق، اقسام آن دو و معیت
۳۱۵	تعریف سبق و لحوق
۳۱۶	اقسام سبق و لحوق
۳۲۱	فصل دوم: ملاک سبق در اقسام آن
۳۲۳	فصل سوم: قدم و حدوث و اقسام آن دو
۳۲۳	تعریف عرفی
۳۲۴	معنای فلسفی حدوث و قدم
۳۲۵	حدوث و قدم زمانی
۳۲۵	حدوث و قدم ذاتی
۳۲۶	حدوث و قدم دهری
۳۲۷	مرحله دهم: قوه و فعل
۳۲۹	فصل اول: هر حادث زمانی مسبوق به قوه وجود است

۳۲۹	تعریف قوه و فعل
۳۲۹	توضیح و اثبات قاعده
۳۳۱	ویژگی های ماده اولی
۳۳۱	تایید قاعده
۳۳۴	فصل دوم: تقسیم تغییر
۳۳۴	اقسام موجودات
۳۳۵	تلازم حوادث زمانی با تغییر و تقسیمات تغییر
۳۳۷	فصل سوم: تعریف حرکت
۳۳۸	تبیین تعریف ارسطو از حرکت
۳۴۰	فصل چهارم: انقسام حرکت به متوسطه و قطعی
۳۴۰	اقسام حرکت
۳۴۲	وجود خارجی داشتن حرکت متوسطه و متوسطه
۳۴۲	بطلان صورت خیالی حرکت
۳۴۳	فصل پنجم: مبدأ و منتهای حرکت
۳۴۳	نامتناهی بودن انقسامات حرکت
۳۴۴	بالقوه بودن اجزای حرکت
۳۴۴	مبدأ و منتهای حقیقی نداشتن حرکت
۳۴۴	مبدأ و منتهای غیر حقیقی حرکت
۳۴۵	فصل ششم: موضوع حرکت
۳۴۵	اثبات موضوع حرکت
۳۴۶	ویژگی های موضوع حرکت
۳۴۷	تعیین موضوع حرکت
۳۴۸	فصل هفتم: فاعل حرکت (محرک)
۳۴۸	مغایرت محرک با متحرک
۳۵۰	تغییر بودن فاعل قریب حرکت

فصل هشتم: ارتباط متغیر به ثابت.....	۳۵۱
تقریر اشکال ربط متغیر به ثابت.....	۳۵۱
پاسخ به اشکال.....	۳۵۲
فصل نهم: مسافت حرکت.....	۳۵۴
فصل دهم: حرکت در مقولات.....	۳۵۶
مقولات حرکت پذیر.....	۳۵۶
مقولات حرکت ایذیر.....	۳۵۸
فصل یازدهم: حرکت در مقوله جوهر.....	۳۶۰
برهان نخست بر منای رابطه علیت میان جوهر و عرض.....	۳۶۰
برهان دوم؛ مبتنی بر این که «اعراض از مراتب وجود جوهرند».....	۳۶۳
فروع حرکت جوهری.....	۳۶۴
فصل دوازدهم: موضوع و فاعل حرکت جوهری.....	۳۶۸
نظریه ملاصدرا و سبزواری.....	۳۶۸
تحقیق در مسئله.....	۳۶۹
فصل سیزدهم: زمان.....	۳۷۱
اثبات زمان به عنوان کم متصل غیر فار.....	۳۷۱
نتایج بحث.....	۳۷۲
فصل چهاردهم: سرعت و بطؤ.....	۳۷۴
تعریف سرعت و بطؤ.....	۳۷۴
کندی حرکت ناشی از تخلّل سکون نیست.....	۳۷۵
نحوه اختلاف سرعت و بطؤ.....	۳۷۵
فصل پانزدهم: سکون.....	۳۷۷
کاربردهای سکون.....	۳۷۷
سکون مطلق در عالم تحقق ندارد.....	۳۷۸
فصل شانزدهم: انقسام‌های حرکت.....	۳۷۹

۳۸۱	سخن آخر: کاربردهای قوه
۳۸۵	مرحله یازدهم: علم و عالم و معلوم
۳۸۷	فصل اول: تعریف علم و نخستین انقسام آن
۳۸۷	فلسفی بودن بحث علم و عالم و معلوم
۳۸۷	بدیهی بودن وجود و تعریف علم
۳۸۸	تقسیم علم به حصولی و حضوری
۳۸۸	اثبات حضوری بودن علم به خود
۳۸۹	اتحاد علم، عالم و معلوم
۳۹۴	تجرد علم و عالم
۳۹۶	فصل دوم: تقسیم علم حصولی به کلی و جزئی
۳۹۶	تعریف علم کلی و جزئی
۳۹۷	دلیل تجرد علم اعم از کلی و جزئی
۳۹۹	نتایج
۴۰۱	چگونگی تعلق علم به عالم ماده
۴۰۲	فصل سوم: تقسیم دیگر علم به کلی و جزئی
۴۰۲	تعریف علم کلی و جزئی
۴۰۳	پاسخ به دو اشکال
۴۰۵	فصل چهارم: انواع تعقل
۴۰۵	بالقوه
۴۰۵	بالفعل
۴۰۷	فصل پنجم: مراتب عقل
۴۰۷	عقل هیولانی
۴۰۷	عقل بالملکه
۴۰۸	عقل بالفعل
۴۰۸	عقل مستفاد

فصل ششم: افاضه‌کننده‌ی صورت‌های علمیه	۴۰۹
افاضه‌کننده‌ی صورت‌های علمی کلی	۴۰۹
افاضه‌کننده‌ی صورت‌های علمی جزئی	۴۱۰
فصل هفتم: انقسام علم حصولی به تصور و تصدیق	۴۱۱
تعریف تصور و تصدیق	۴۱۱
اجزای قضیه	۴۱۱
فصل هشتم: تقسیم علم حصولی به بدیهی و نظری	۴۱۵
تعریف بدیهی و نظری	۴۱۵
انقسام تصدیقات بدیهی	۴۱۶
نقد و بررسی دیدگاه‌های سوبسیت‌ها	۴۱۶
فصل نهم: تقسیم علم حصولی به حقیقی و اعتباری	۴۲۰
تعریف علم حقیقی و اعتباری	۴۲۰
تفاوت علم اعتباری با علم حقیقی	۴۲۱
نتایج و فروع	۴۲۱
دیگر معانی اعتباری	۴۲۲
فصل دهم: احکام متفرقه	۴۲۳
حکم اول؛ معلوم به علم حصولی دو گونه است	۴۲۳
حکم دوم؛ علم حصولی به حضوری بازمی‌گردد	۴۲۳
فصل یازدهم: هر مجردی عاقل است	۴۲۵
عاقل بودن مجرد	۴۲۵
معقول بودن مجرد	۴۲۶
عقل بالفعل بودن مجرد	۴۲۶
فصل دوازدهم: موارد علم حضوری	۴۲۷
مرحله دوازدهم: مباحث متعلق به واجب تعالی	۴۲۹
فصل اول: اثبات ذات	۴۳۱

۴۳۱	فلسفی بودن مباحث خداشناسی
۴۳۲	براهین اثبات وجود خداوند
۴۳۷	فصل دوم: اثبات یگانگی خداوند
۴۳۷	براهین توحید
۴۳۸	براهین توحید
۴۴۰	فروع
۴۴۲	فصل سوم: خداوند مبدأ افاضه‌کننده هر وجود و کمال وجودی است
۴۴۲	اثبات توحید در خالقیت
۴۴۴	اثبات توحید در ربوبیت
۴۴۴	توحید در خالقیت و مسئله شرور
۴۵۰	فصل چهارم: صفات واجب تعالی و معنای اتصاف او به آن‌ها
۴۵۰	اثبات اتصاف خداوند به صفات کمال
۴۵۱	تقسیم‌بندی صفات
۴۵۲	چگونگی اتصاف خداوند به صفات
۴۵۶	فصل پنجم: علم الهی
۴۵۷	علم واجب‌الوجود به خود
۴۵۷	اثبات علم ذاتی واجب تعالی
۴۵۸	اثبات علم فعلی
۴۵۹	نقد و بررسی دیدگاه‌های متکلمان و فلاسفه در تبیین علم الهی
۴۶۴	فصل ششم: قدرت الهی
۴۶۴	تعریف قدرت
۴۶۵	اثبات قدرت برای خداوند و عمومیت آن
۴۶۵	بررسی سازگاری عمومیت قدرت الهی با اختیار انسان
۴۷۱	فصل هفتم: حیات
۴۷۱	تعریف حیات
۴۷۱	اثبات حیات الهی

فصل هشتم: اراده و کلام	۴۷۳
اراده	۴۷۳
کلام	۴۷۴
فصل نهم: فعل خداوند و اقسام آن	۴۷۶
بیان ویژگی‌های هر یک از عوالم	۴۷۶
چگونگی ارتباط عوالم با یکدیگر	۴۷۸
فصل دهم: عقل معارف و چگونگی حصول کثرت در آن	۴۸۰
فصل یازدهم: عقول طولی و نخستین موجودات صادر از آن‌ها	۴۸۲
دلیل اثبات عقل اول	۴۸۲
تحقق کثرت در عقل اول	۴۸۴
فصل دوازدهم: عقول عرضی	۴۸۵
تبیین مدعا در نظریه مثل افلاطونی	۴۸۵
نقد و بررسی براهین اثبات مثل افلاطونی	۴۸۶
فصل سیزدهم: عالم مثال	۴۸۹
نام‌های عالم مثال	۴۸۹
ویژگی‌های عالم مثال	۴۹۰
تمثل صور مثالی	۴۹۰
فصل چهاردهم: عالم ماده	۴۹۲
ویژگی‌های عالم ماده	۴۹۲
ناشناخته بودن بسیاری از مسائل مربوط به عالم ماده	۴۹۲
وحدت عالم مادی	۴۹۳
چگونگی ارتباط متغیر به ثابت	۴۹۳
کتابنامه	۴۹۵
نمایه	۴۹۹

پیشگفتار

هر کس که با فلسفه سروکار داشته باشد کتاب *بدایة الحکمة* را به خوبی می‌شناسد. مرحوم استاد علامه طباطبائی رحمه الله علیه این کتاب را به عنوان متن آموزشی و، آن چنان که از نام آن بداست، نخستین متن آموزشی فلسفه نگاشته است. ایشان به همین دلیل کوشیده است عناصره مباحت فلسفی را در آن گزارش کند. جامعیت علمی، پختگی قلم و خلوص نیت ایشان موجب شد که این اثر نفیس به سرعت مورد استقبال قرار گیرد و جانشین سایر متون آموزشی شود. امروزه این کتاب از رایج ترین کتاب های درسی فلسفه است و شروح فارسی و عربی متعددی نیز بر آن نگاشته شده است.

اثر پیش رو حاصل تدریس چند ساله این کتاب ارزشمند است. دسته بندی مطالب هر فصل، رعایت اعتدال در توضیح مطالب، و ارجاع به منابع دیگر برای مطالعه بیشتر از ویژگی های آن است. برای تفهیم بهتر مطالب کوشیده ام که مباحت هر فصل را ذیل چند عنوان دسته بندی کرده آن ها را به صورت جداگانه مطرح نمایم؛ همچنان که در تقریر ادله و براهین نیز مقدمات هر استدلال را به تفکیک بیان کرده و، در صورت لزوم، به توضیح آن ها پرداخته ام. از این رو، در مواردی که مطالب متن با دشواری خاصی همراه نبوده از توضیحات غیر ضرور

اجتناب شده و به تنظیم و دسته‌بندی مطالب متن اکتفا شده است. در عین حال کوشیده‌ام مطالب را به گونه‌ای نگارش کنم که این کتاب، خود بتواند به طور مستقل مورد استفاده‌ی دوستانان فلسفه قرار گیرد.

همچنین از آنجا که طلاب و دانشجویان فلسفه، پیش از پرداختن به مسائل فلسفه، باید با مباحثی همچون تعریف، موضوع، غایت، مسائل، مؤلف فلسفه و... و نیز مکاتب فلسفی آشنایی داشته باشند، در مقدمه این کتاب با تفصیل بیشتری نسبت به متن «بداية الحکمة»، به این موضوعات پرداخته شده است. نیز، نظر به اهمیت و لزوم آشنایی خواننده با نویسنده متن درسی، زندگی خودنوشت مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله علیه در مقدمه آمده است.

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که علامه طباطبائی کتاب «بداية الحکمة» را در دوازده مرحله سامان داده است؛ چنان که ملاحظه را نیز مباحث اسفار را با همین قالب تدوین کرده است. به گفته استاد مطهری، دلیل نامگذاری هر بخش از مباحث فلسفی به «مرحله» این است که تا این مراحل طی نشود، مسائل الهیات، که در آخرین مرحله می‌آید، حل شدنی نیست.^۱ در این کتاب نیز به پیروی از مرحوم علامه طباطبائی، هر بخش با عنوان مرحله آمده است.

در پایان ارج می‌نهم زحمات استادان ارجمندم را که در نگارش این اثر و امداد درس‌ها و نوشته‌های ایشان؛ تشکر می‌کنم از زحمات ارزشمند حجت الاسلام والمسلمین علیرضا آل بویه مدیر محترم گروه فلسفه و کلام شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، که بدون تلاش‌ها و حمایت‌های ایشان این اثر به انجام نمی‌رسید، و نیز صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم از سایر دوستان و عزیزانی که سامان یافتن این اثر به نوعی و امداد تلاش‌های ایشان است. توفیق و سعادت روزافزون همه این عزیزان را از خداوند متعال خواستارم.

علیرضا اسعدی

۱۳۹۰

مقدمه

کسی که تحصیل در رشته‌ای علمی را آغاز می‌کند، هم دوست دارد و هم باید در ابتدا کلیاتی را درباره آن علم بداند. از این رو، از گذشته رایج بوده که در آغاز هر علمی هشت مطلب به عنوان مقدمه مورد بحث قرار می‌گرفته است. چنان‌که هرگاه کتابی در یک رشته علمی به نگارش درمی‌آمده این مباحث نیز در ابتدای آن مطرح می‌شده است. امروزه نیز کمابیش همین‌گونه است. این اصول هشت‌گانه عبارت‌اند از: تعریف، موضوع، غایت (عرض)، مؤلف، ابواب و مسائل علم، مرتبه علم، فایده^۱، انواع تعالیم (تقسیم، تحلیل، تحدید و برهان). از این میان علامه طباطبایی در مقدمه *بدایة الحکمة* به تعریف، موضوع و غایت فلسفه اشاره کرده است. اما به دلیل ضرورت آشنایی با این مباحث، در ادامه ذیل سه عنوان کلی فلسفه چیست؟، مکاتب فلسفی کدام است؟ و علامه

۱. میان غرض و فایده تفاوت وجود دارد: هرگاه نتیجه فعل، فاعل را بر انجام کاری وادار سازد، حصول آن نتیجه برای فاعل غرض و علت غایی نامیده می‌شود، و اگر چنین نباشد آنچه را از انجام فعل برای فاعل حاصل شده است منفعت و فایده می‌خوانند (قطب‌الدین شیرازی، *دره التاج*، ج ۱، ص ۱۷۲ به بعد و خوانساری، *منطق صوری*، ص ۲).

طباطبایی کیست؟ به توضیحات بیشتری درباره آن‌ها می‌پردازیم، هرچند امکان طرح تفصیلی همه این مباحث وجود ندارد.

فلسفه چیست؟

تعریف فلسفه

واژه فلسفه مصدری است که از کلمه «فیلسوف» گرفته شده است. فیلسوف نیز مرکب از دو کلمه فلا (دوستدار) و سوفیا (دانش) است. بنابراین، فیلسوف به معنای «دوستدار دانش» است.^۱ چنان‌که گفته شده است، در زمان سقراط (۴۷۰-۳۹۹ ق م) کسانی بودند که فن مناظره را تعلیم می‌دادند و وکلای مدافع برای دادگاه‌ها تربیت می‌کردند، یا خود وکیل مدافع بودند. این افراد به اقتضای شغل خویش در دفاع از متهمان گاه حتی را ناحق جلوه می‌دادند و باطل را اثبات می‌کردند. اندک اندک چنین رفتاری در فکر و اندیشه‌شان تأثیر گذاشت و پنداشتند که حقیقت و واقعیتهای در خارج نیست. پروتاگوراس و گرگیاس از شخصیت‌های معروف این دسته‌اند. آن‌ها خود را «سوفیست» یعنی دانشمند نامیدند.^۲ این نامگذاری شاید اشاره باشد به این که اساساً و رای اندیشه انسان و ذهنیات او حقیقتی وجود ندارد. ولی سقراط خود را «فیلسوف» نامید، که مصدر جعلی فلسفه از آن گرفته شده است. این نامگذاری شاید کنایه از آن باشد که واقعیتهای در خارج هست و من دوستدار شناخت آن هستم. عده‌ای برای این نامگذاری دلایل دیگری بیان کرده‌اند؛ مانند اینکه این نامگذاری به دلیل تواضع سقراط بوده یا احتراز او از همدریف شدن با سوفیست‌ها، یا به دلیل تعریفش به آن‌ها که خود را حکیم می‌خواندند. او می‌خواست به سوفیست‌ها بفهماند آن‌ها که برای مقاصد مادی و سیاسی به بحث و مناظره و تعلیم و تعلم می‌پردازند، سزاوار نام حکیم نیستند. حتی خود او که با دلایل محکم پنداره‌های آن‌ها را باطل

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۲، ص ۲۳۱

۲. مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۲۹

می‌کرد، سزاوار این لقب نیست بلکه فقط دوستدار دانش است.^۱ بعدها این دو واژه تحول معنایی یافت و سوفیست به معنای مغالطه‌گر و فیلسوف به معنای دانشمند به کار رفت.

تعریف اصطلاحی

فلسفه در اصلاح دارای دو کاربرد است:

۱. عام: بر اساس این کاربرد که در قدیم رایج بوده است، به مطلق علوم عقلی حکمت و فلسفه گفته می‌شده است. فلسفه به این معنا به دو بخش تقسیم می‌گردد:

الف) حکمت نظری شامل: طبیعیات (سمع‌الکیان^۲، کیهان‌شناسی، معدن‌شناسی، گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی)، ریاضیات (موسیقی، هیئت، حساب و هندسه) و الهیات (شامل امور عامه و خداشناسی).

ب) حکمت عملی شامل: اخلاق، تدبیر منزل، سیاست مدن.

۲. خاص: در این کاربرد، فلسفه همان فلسفه اولی است که شامل امور عامه و خداشناسی (الهیات بالمعنی الاخص) می‌شود. فلسفه اولی چنین تعریف می‌شود: «العلم باحوال الموجود بما هو موجود»؛ یعنی علمی که از احوال موجود مطلق و به عبارتی احوال کلی وجود بحث می‌کند. البته پس از اثبات اصالت وجود می‌توان به جای «موجود» تعبیر «وجود» به کاربرد. چنان‌که ملاحظه می‌شود فلسفه در اینجا به موضوع خود تعریف شده است و نه روش و غایت خود.

۱. همان، ج ۱، صص ۳۱-۲۹؛ مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، صص ۱۴۷-۱۲۸؛ هومن، تاریخ فلسفه، کتاب اول، صص ۲۰-۲۱؛ و برای اطلاع بیشتر دربارهٔ مباحث فوق به حلی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، ص ۱۲

۲. سمع‌الکیان علمی است که به احکام مشترک میان اجسام می‌پردازد؛ یعنی از جسم مطلق بحث می‌کند، برخلاف سایر علوم طبیعی که هر یک دربارهٔ احکام جسمی خاص بحث می‌کنند.

برای فهم بهتر کاربردهای فلسفه، بیان دو نکته ضروری است:

چگونگی تقسیم‌بندی علوم: حکمت عبارت از شناخت موجودات و انجام خیرات است^۱ و از آنجا که موجودات بر دو دسته‌اند نخست آن‌ها که خارج از قدرت انسان بوده و متوقف بر حرکات ارادی اشخاص بشری نیستند؛ و دوم آن‌ها که وجودشان منوط به تصرف و تدبیر انسان بوده و با اعمال قدرت انسان و فعل او ایجاد می‌شوند. حکمت نیز دو گونه است: حکمت نظری، که از امور خارج از قدرت انسان بحث می‌کند؛ و حکمت عملی، که به بحث از امور تحت قدرت انسان می‌پردازد.

حکمت نظری - چنان‌که گذشت - به طبیعیات، ریاضیات و الهیات تقسیم می‌شود؛ که تعریف، اقسام و نحوه تقسیم‌بندی آن‌ها از حوصله این بحث بیرون است.^۲

نکته درخور توجه این است که فن مطلق، شیوه و روش به دست آوردن اموری است که آن‌ها را نمی‌دانیم، از این رو به منزله ابزار تحصیل دیگر علوم است و خود در ردیف علوم قرار نمی‌گیرد.^۳

حکمت عملی نیز به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱. سیاست مدن: علمی که با تعلیم دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایی سروکار دارد که با به‌کارگیری آن‌ها مشارکت عمومی انسان تنظیم می‌شود. به عبارت دیگر، علمی که تعیین‌کننده وظیفه اجتماعی است.

۲. تدبیر منزل: علمی که با تعلیم دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایی سروکار دارد که با به‌کارگیری آن‌ها مشارکت انسان در محدوده خاصی (منزل و خانه) تنظیم می‌شود. به عبارت دیگر، علمی که تعیین‌کننده روابط خانوادگی است.

۱. طوسی، اخلاق ناصری، ص ۳۷ و راغب اصفهانی، المفردات، ص ۱۲۷

۲. برای آشنایی بیشتر به طوسی، اخلاق ناصری، صص ۳۸-۴۰؛ آملی، در الفوائد، ج ۱، ص

۶؛ ابن سینا، الشفاء (الهیات)، صص ۴۰۳؛ ملکشاهی، ترجمه الاشارات والنهیات، ص ۹؛ جوادی آملی، ریحون مخرم، ج ۱، ص ۱۴۵ و حلبی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، صص ۳۸-۳۲

۳. طوسی، اخلاق ناصری، ص ۴۰

۳. اخلاق: علمی که با تعلیم دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایی سروکار دارد که مرتبط به حال شخص از حیث تزکیه و تصفیه نفس است، تا او بتواند آمادۀ پذیرش علوم نظری و مقام خلیفه‌اللهی شود. به عبارت دیگر، علمی است که تعیین‌کننده وظیفه شخصی است.

گونه‌های تعریف علوم: معمولاً علوم را به روش، موضوع یا غایت و غرض تعریف می‌کنند. از آنجا که پیش از این، در پاورقی به تعریف غایت اشاره شد و تعریف موضوع نیز در ادامه خواهد آمد، در اینجا صرفاً به اختصار به تعریف روش تحقیق و اقسام آن اشاره می‌شود:

روش تحقیق عبارت از روش تعیین صدق و کذب (درستی یا نادرستی) گزاره‌های تشکیل‌دهنده یک دانش است، که خود چند قسم دارد:

۱. روش عقلی: تعیین صدق و کذب گزاره‌ها از طریق استدلالی که در نهایت مبتنی بر مقدمات بدیهی اولی است، نظیر استدلال‌های ریاضی و فلسفی مثل «هر کلی بزرگ‌تر از جزئش است» و «اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است».

۲. روش تجربی: تعیین صدق و کذب گزاره‌ها از طریق تکرار مشاهده و به عبارتی از طریق مشاهده، فرضیه، مشاهده و آزمون.

۳. روش نقلی: تعیین صدق و کذب گزاره‌ها از طریق مراجعه به متون تاریخی، حدیثی و ...

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که تعیین روش یک علم به دست ما نیست بلکه به موضوع و مسائل آن وابسته است؛ مثلاً یک موضوع تجربی را باید با روش تجربی بررسی کرد. فلسفه نیز دانشی عقلی است زیرا ما هیچ فلسفی، عقلی‌اند و صدق و کذب مسائل فلسفه به روش عقلی مشخص می‌گردد.^۱

۱. برای آشنایی تفصیلی با مباحث فوق و روش تحقیق در فلسفه ← مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، صص ۹۸-۱۰۵ و عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، صص ۲۷-۳۲

نام‌ها و وجه نامگذاری

فلسفه به نام‌های متعددی خوانده شده است که اطلاق برخی از آن‌ها بر این علم درست و برخی دیگر نادرست است. مهم‌ترین و مشهورترین نام‌هایی که اطلاق آن‌ها بر فلسفه درست است عبارت‌اند از:

الف) فلسفه اولی: بدان جهت که درباره اولین امور در وجود یعنی علت نخستین و اولین امور در عمومیت یعنی وجود بحث می‌کند، فلسفه اولی نامیده شده است.^۱

ب) علم اعلی: وجه این نامگذاری برتری فلسفه اولی بر سایر علوم است. برخی از دلایل این برتری عبارت‌اند از: ۱. یقینی و برهانی‌تر بودن فلسفه به عقیده قدما؛ ۲. نیاز کلی سایر علوم به آن و عدم نیاز کلی فلسفه به آن‌ها و از این رو، ریاست فلسفه و ملکه علوم بودن آن؛ ۳. کلی‌تر و عام‌تر بودن از دیگر علوم به دلیل عمومیت موضوع.^۲

ج) متافیزیک یا مابعدالطبیعه: مباحث فلسفی در آثار جمع‌آوری شده ارسطو، نام خاصی نداشت و بعد از فزیک آمده بود، از این رو متافیزیک نام گرفت که در عربی به مابعدالطبیعه ترجمه شد.

افزون براین، فلسفه اولی به نام‌های دیگری مانند علم کلی، فلسفه علیا و... نیز نامیده شده است.

اطلاق برخی از نام‌ها نیز بر فلسفه خطا و نادرست است. برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) ماقبل‌الطبیعه: به مرور زمان فراموش شد که چرا فلسفه اولی «مابعدالطبیعه» نامیده شده است. برخی گمان کردند که به دلیل بحث از خدا و عقول مجرد، که خارج از طبیعت‌اند، به این نام شناخته شده است. از این رو،

۱. ابن سینا، الشفاء (الهیات)، ص ۱۵

۲. مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تیلور، مابعدالطبیعه، صص ۴۶-۵۲ و

ابن سینا، الشفاء (الهیات)، ص ۱۵

ابن سینا اظهار کرد خدا و مجردات قبل از طبیعت قرار گرفته‌اند و نه بعد از آن و باید «ماقبل الطبیعه» نام گیرد.^۱

ب) ماوراء الطبیعه: بعدها اشتباه لفظی و ترجمه‌ای فوق به یک اشتباه معنوی انجامید و گروه زیادی از اروپاییان کلمه ما بعد الطبیعه را مساوی بنا = ماوراء الطبیعه پنداشتند و گمان کردند که موضوع این علم اموری خارج از طبیعت است و از این رو فلسفه اولی را چنین تعریف کردند: «متافیزیک علمی است که فقط درباره خدا و امور مجرد از ماده بحث می‌کند». اما چنین پنداری نادرست است و موضوع فلسفه هم شامل طبیعت و هم ماورای آن می‌شود.^۲

ج) علم الهی: این نامگذاری نیز نادرست است؛ زیرا بحث درباره خدا، بخشی از مباحث فلسفه است.^۳

موضوع فلسفه

موضوع هر علمی چیزی است که در آن علم از اعراض ذاتی آن بحث می‌شود. آنچه در این تعریف نیازمند توضیح است «اعراض ذاتی» است. اعراض به معنای ویژگی‌ها و آثار است. آثار، خواص و محمولات یک شیء دو گونه‌اند:

۱. مقتضای خود آن شیء است و از آن جهت که خودش، خودش است بر آن حمل می‌شود و از آن تفکیک نمی‌شود.

۲. مقتضای خود آن شیء نیست، بلکه مربوط به چیز دیگری است که با او یگانگی دارد. به دسته نخست، اعراض ذاتی و به دسته دوم، اعراض غریب گفته

۱. مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۱۵۶ و همو، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، صص ۷-۸ ترجمه عبارت ابن سینا چنین است: «و اما آن اسمی که شایسته این علم است در صورتی که بذاته اعتبار گردد، این است که گفته شود "علم ماقبل الطبیعه"، زیرا اموری که در این علم مورد بحث واقع می‌شوند ذاتاً و عموماً قبل از طبیعت هستند» (ابن سینا، الشفاء (الهیات)، ص ۲۲).

۲. مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، ص ۱۵۷

۳. همو، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۸

می‌شود؛ به عنوان مثال ویژگی‌هایی نظیر اشغال‌کننده مکان بودن، بزرگ‌تر از مورچه بودن، گندم‌گون بودن، موجود بودن، ناطق بودن، حیوان بودن و ممکن بودن بر انسان حمل می‌شوند، اما تنها سه ویژگی اخیر مقتضای ذات انسان است و بقیه به دلیل همراهی با امر دیگر (به ترتیب: آین، کم، کیف و وجود) بر انسان حمل می‌شوند.^۱

پس از آشنایی با تعریف عرض ذاتی، تعریف موضوع علم به‌خوبی روشن می‌شود. موضوع علم چیزی است که آن علم از اموری که بدون واسطه بر آن عارض و حمل می‌شوند بحث می‌کند.

با چشم‌پوشی از این اصطلاحات، می‌توان گفت که موضوع علم عنوان جامعی است که موضوعات همه مسائل آن علم را در بر می‌گیرد. از این رو موضوع علم اولاً موجب وحدت و انسجام گزاره‌های دانش است؛ ثانیاً سبب قرب و بُعد و خویشی و بیگانگی دانش‌ها است؛ ثالثاً موجب تمایز علوم از یکدیگر است؛ رابعاً تعیین‌کننده روش تحقیق در آن علم است.^۲

با توجه به نکات پیش‌گفته روشن می‌شود که موجود به‌ماهو موجود (یا وجود) موضوع فلسفه است. زیرا در فلسفه از احکام و ویژگی‌های بی‌واسطه آن بحث می‌شود و همین امر محور همه مسائل فلسفی است.

غایت و فایده فلسفه

غایات و فواید مهم فلسفه عبارت‌اند از:

۱. مصباح یزدی، شرح نه‌ایة الحکمة، صص ۳۶-۳۷؛ «عرض ذاتی» در اینجا همان «ذاتی باب برهان» است که اعم از ذاتی در کلیات خمس است و شامل جنس، فصل، نوع، و عرض لازم اعم از ماهوی و غیرماهوی (مثل امکان) می‌شود. نکته دیگر اینکه عرض ذاتی تعریف دقیق‌تر و فنی‌تری نیز دارد (ع ابن سینا، شرح الاشارات، ج ۱، صص ۵۸-۵۹ و ربانی گلبایگانی، ایضاح الحکمة، ج ۱، صص ۳۲-۳۵). شیخ‌الرئیس در الاشارات والتنبیهاً به تعریف مذکور در متن نیز اشاره دارد. وی در تعریف عرض ذاتی می‌نویسد: «هو المحمول الذی یلحق الموضوع من جرهر الموضوع و ماهیته» (همان، ص ۵۸).

۲. عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، ص ۲۱

۱. شناخت کلی موجودات (کل‌نگری): از آنجاکه موضوع فلسفه کلی است،

طرح و تصویری کلی از عالم هستی به ما می‌دهد. به تعبیر استاد مطهری، اگر جهان را به یک اندام تشبیه کنیم می‌بینیم که مطالعه درباره این اندام دو گونه

است: برخی مطالعات ما مربوط به اعضای این اندام مثلاً سر، دست، پا یا چشم

است و برخی مربوط به کل اندام، مثل اینکه این اندام از کی به وجود آمده و

تا کی ادامه می‌یابد؟ آیا اساساً «کی» درباره مجموع اندام معنا و مفهوم دارد یا نه؟

آیا این اندام یک وحدت واقعی دارد و کثرت اعضا ظاهری و غیرحقیقی است یا

وحدتش اعتباری است و از حد وابستگی ماشینی، یعنی وحدت صناعی تجاوز

نمی‌کند. آیا این اندام یک مبدأ دارد که سایر اعضا از آن به وجود آمده‌اند؟ مثلاً

این اندام سر دارد؟ آیا اگر سر دارد، این سر از مغز شاعر و مدرک برخوردار است

و یا پوک و خالی است؟ آیا تمام اندام حتی ناخن و استخوان از نوعی حیات و

زندگی برخوردار است، یا شعور و ادراک در این اندام محدود به برخی

موجودات است؟ آیا این اندام در مجموع خود هدفی را تعقیب می‌کند و به

سوی کمال و حقیقتی روان است یا بی‌هدف و مقصود است؟ آیا پیدایی و زوال

اعضا تصادفی است یا قانون علیت بر آن حکمفرما است؟ آیا نظام حاکم بر این

اندام نظامی قطعی و تخلف‌ناپذیر است یا هیچ ضرورت و قطعیتی بر آن حاکم

نیست؟ آیا ترتیب و تقدم و تأخر اعضای این اندام واقعی و حقیقی است یا نه؟

مجموع جهاز کلی این اندام چند تا است؟ و امثال این‌ها.

آن بخش از مطالعات ما که به عضوشناسی جهان هستی مربوط می‌شود

«علم» است و آن قسمت از مطالعات که به اندام‌شناسی جهان مربوط می‌شود

فلسفه است.^۱ از این رو، در فلسفه نه از یک موجود خاص، بلکه از اسام کلی

وجود بحث می‌شود. بما هو موجود، که قید موضوع فلسفه است و در تعریف

آن آمده است، اشاره به همین نکته است.

۲. بازشناسی موجودات حقیقی از غیر حقیقی: هرچند امکان شناخت

همچون اصل وجود خودمان و نیز اصل واقعیت داشتن عالم خارج برای ما بدیهی است، اما گاهی در شناخت دچار خطا می‌شویم؛ یا آنچه را که واقعیت دارد، مثل نفس مجرد و عقل مجرد، باطل و خرافی تلقی می‌کنیم. فلسفه ما را به احوال و ویژگی‌های کلی موجود آگاه می‌سازد تا بتوانیم موجودات حقیقی را از غیرحقیقی اعم از اعتباریات و وهمیات^۱ بازشناسیم. به عبارت دیگر، فلسفه چهل مرکب را از ما می‌زداید.

۳. شناخت علل و مبادی عالی وجود و به‌ویژه علت‌العلل، که واجب‌الوجود تعالی است.^۲

مسائل فلسفه

موضوع مهم دیگر، بیان مسائل فلسفه است. مجموع مسائلی را که فلسفه به آن‌ها می‌پردازد می‌توان به چند دسته کلی تقسیم کرد:

الف) مسائل مربوط به هستی و نقطه مقابل آن: ماهیت و نیستی، که ساخته ذهن‌اند.

۱. ادراکات به دو دسته حقیقی (حقایق) و غیرحقیقی تقسیم می‌شوند. غیرحقیقی شامل اعتباریات و وهمیات می‌شود. اعتباریات آن‌ها هستند که هیچ مصداق واقعی خارجی ندارند ولی عقل برای آن‌ها مصداق فرض و اعتبار می‌کند؛ یعنی امری را که مصداق آن‌ها نیست برای آن‌ها مصداق فرض می‌کند؛ به عنوان مثال اگر صد نفر را فرض کنیم ادراک حکمتک آن‌ها حقیقی است ولی ادراک مجموع آن‌ها به عنوان «فوج» اعتباری است. اعتباریات از سوی عقلا به جهت مصلحتی اجتماعی وضع و قرارداد می‌شوند. اما وهمیات ادراکاتی هستند که هیچ‌گونه مصداقی در خارج ندارند و باطل محض هستند مثل تصور غول، سیمرغ و شانس و امثال این‌ها (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، صص ۲۵-۲۶).
۲. فلسفه، افزون بر این سه فایده، فواید دیگری نیز دارد؛ از جمله: ارضای کنجکاری انسان، طرد وسوسه شیطانی و رد مکاتبات الحادی و دفاع از بینش صحیح و نیز تدارک پیش‌فرض‌های سایر دانش‌ها. برای آشنایی با اغراض، فواید و دلایل ضرورت آموختن فلسفه، مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، صص ۹۱-۹۲ و ۱۱۸-۱۲۴ و عبودیت، درآمدی بر فلسفه اسلامی، صص ۵۹.

ب) اقسام هستی: عینی و ذهنی، واجب و ممکن، حادث و قدیم، ثابت و متغیر، واحد و کثیر، قوه و فعل، و جوهر و عرض.

ج) قوانین کلی حاکم بر هستی: علیت و معلولیت، سنخیت علی و معلولی،

ضرورت علی و معلولی، تقدم و تاخر و معیت در مراتب هستی.

د) طبقات یا عوالم هستی؛ شامل:

۱. عالم طبعیت یا ناسوت؛

۲. عالم مثال یا ملکوت؛

۳. عالم عقول یا جبروت؛

۴. عالم الوهیت یا لاهوت؛

ه) مسائل مربوط به روابط عالم طبعیت با عوالم مافوق (سیر نزولی و صعودی) به ویژه در مورد انسان (معاد).^۱

مؤلف فلسفه

نخستین بار ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق م) بی برد مطالبی هست که در هیچ علمی نمی‌گنجد و آن را به عنوان علم مستقل مطرح کرد، ولی نامی بر آن ننهاد. وقتی که آثار ارسطو توسط شاگردش اندرونیکوس^۲ به شکل دائرةالمعارفی تدوین شد، این بخش پس از فیزیک قرار گرفت و به متافیزیک (آنچه بعد از فیزیک است) شهرت یافت.^۳ بعدها مسائل این علم همانند سایر علوم توسعه یافت؛ هم به لحاظ فکری به مسائل آن افزوده شد و هم در طول تاریخ، نظریه‌ها و مشرب‌های مختلفی پدید آمد. به طور کلی مکتب‌های فکری فلسفی، به مثایی، اشراقی و حکمت متعالیه تقسیم می‌شوند، که در ادامه با آن‌ها آشنا می‌شویم.

۱. مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، صص ۱۸۹-۱۹۲.

2. Andronicus

۳. همان، صص ۱۵۵-۱۵۶.

مکاتب فلسفی کدام است؟

فلسفه مشاء

به ارسطو و پیروان او همچون کُندی، فارابی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد، ابن رشد اندلسی، ابن باجه اندلسی، ابن صائغ اندلسی، که برای تحقیق در مسائل فلسفی تنها استدلال و تفکر عقلی را کافی می‌دانند، مشاء گفته می‌شود. ملاحادی سبزواری در مورد نامگذاری آنان به مشاء بر این باور است که چون آنان در مسئله شناخت و معرفت، تنها به نظر و اقامه دلیل و برهان اکتفا می‌کردند، مشاء نامیده شدند؛ چرا که نظر و فکر عبارت از نوعی حرکت است، حرکت به سوی مقدمات و دانسته‌ها، تنظیم آن‌ها و سپس حرکت به سوی مطلوب؛ یعنی شناخت مجهول و حل آن.

الفکر حركة الى المبادئ و من المبادئ الى المراءد^۱

عده‌ای دیگر تعبیر مشاء را که به معنای رونده، یا بسیار رونده است، بیانگر روش فلسفی این گروه از فلاسفه نمی‌دانند به عقیده آنان، علت این نامگذاری آن است که ارسطو بر حسب عادت در حال قدم زدن و راه رفتن تدریس می‌کرد.^۲ از این رو پیروانش به مشاء نام گرفتند. از برجسته‌ترین شخصیت‌های این مکتب، حسین بن عبدالله بن علی بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ق) معروف به ابن سینا است.^۳

فلسفه اشراق

به افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق م) و پیروان او مانند شیخ اشراق، قطب الدین شیرازی و شهرزوری، که برای تحقیق در مسائل فلسفی استدلال عقلی را کافی نمی‌دانند،

۱. سبزواری، شرح الاسماء الحسنی، ص ۷۶ و همو، شرح المنظومه، ص ۹

۲. مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، صص ۱۶۵-۱۶۶ و حلی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، صص ۲۴-۲۵

۳. شرح حال بوعلی را خود او و نیز شاگردش ابو عبید جوزجانی نوشته‌اند. متن آن در عیون الانباء فی طبقات الاطباء و خلاصة آن در اخبار الحکماء ابن الففطی و خلاصة دقیق‌تری در تنمۃ صوان الحکمه بیهقی آمده است.

بلکه بر مجاهده و تصفیه نفس نیز تأکید می‌ورزند، اشراقی و به مکتب فلسفی آنان فلسفه اشراق می‌گویند. اشراق به معنای روشن شدن، درخشیدن، تابیدن و آشکار شدن است.^۱ در آیه «و اشرق الارض بنور ربها»^۲ نیز اشراق به معنای روشن شدن و برآمدن آفتاب است. پس حکمت اشراق یا اشراقی یعنی حکمت مبتنی بر تابش و روشنائی.

سیزواری در مورد نامگذاری آن‌ها به اشراق می‌نویسد: «بدین جهت آنان به این نام موسوم‌اند که از عالم غرور دل برکنده و از گفتار ناصواب دوری گزیدند و مستشرق به عالم نور گردیده، عنایات الهی شامل حال آنان شد و از اشراق قلب و شرح صدر برخوردارند».

نماینده و مظهر کامل این مکتب شهاب‌الدین یحیی بن حبش امیرک سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ق) معروف به شیخ اشراق است.^۴

حکمت متعالیه

صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا (حدود ۹۷۹-۱۰۵۰ ق) با تلفیق جنبه‌های مهم و معقول چهار مکتب مشاء، اشراق، عرفان و کلام، مکتب فلسفی جدیدی را بنا نهاد و آن را «حکمت متعالیه» نامید^۵ و فلسفه مشهور و متداول، اعم از اشراقی و مشائی را «فلسفه عامیه» یا متعارفه خواند. ملاصدرا درباره بنای حکمت متعالیه می‌نویسد: چون از مطالعه آثار

۱. اَشْرَقَ از باب افعال، اما لازم است مثل اظلم (تاریک شد)، افلح (رستگار شد)، اشبح (مانند شد) و....
۲. زمر: ۶۹

۳. سیزواری، شرح الاسماء الحسنی، ص ۷۲

۴. غیر از وی، دو عالم دیگر به نام سهروردی معروف‌اند: یکی شهاب‌الدین عمر بن محمد (ف ۶۳۲ ق) از نوادگان ابوبکر و نویسنده عوارف المعارف و رشف النصایح، که نزد ناصر عباسی مقام داشته است و چند کتاب در رد فلسفه نوشته است، از جمله کشف قیاح الفلسفة اليونانیة. دیگری ابوالنجیب سهروردی، عموی شهاب‌الدین عمر، که تألیفاتی در تصوف دارد.
۵. تعبیر حکمت متعالیه را بوعلی در اشارات هم به کار برده است، ولی فلسفه او به این نام نامگذاری نشده است.

حکما و عرفا چیز سودمندی دستگیرم نشد، نفس خود را به آتش مجاهده و ریاضت مشغول ساختم و روزگاری در این راه پای فشردم تا آنکه اندک اندک رموزی بر من آشکار شد که هرگز به شیوه برهان آشکار نگشته بود... من از خداوند بسیار آموزش می‌خواهم از اینکه پاره‌ای از عمر خود را در تتبع آرای فیلسوفان و مجادلات و تدقیقات متکلمان تباه کردم و جربره ایشان را در گفتار و تفکر ایشان را در بحث فراگرفتم... تا سرانجام نور ایمان و تأیید خدای منان بر من آشکار شد که لباس آنان عقیق و راهشان نامستقیم بوده است... آن‌گاه دل در احکام الهی بستم و به قول او امثال کردم که «و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیری و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید»^۱. تا خداوند آنچه را که می‌خواست بر قلب من کشود و به برکت پیروی از او رستگار گشتم. پس تو نیز ای خواننده، پیش از خواندن این کتاب به تزکیه نفس خویش آغاز کن؛ زیرا «که هر کس آن [نفس] را پاک گردانید قطعاً رستگار شد و هر که آلوده‌اش ساخت قطعاً در باخت»^۲. و نخست اساس معرفت را استوار کن. آن‌گاه به بلندی‌های آن بر شو، و گرنه در زمره کسانی باشی که خدا بنیاد ایشان را از پایه بزند و آسمان بر ایشان فرود آید.^۳

از ویژگی‌های نظام فلسفی حکمت متعالیه آن است که ملاصدرا به مباحث فلسفی که از نوع سلوک فکری و عقلی است، نظام و ترتیب داد. شبیه آنچه عرفا در سیر و سلوک قلبی بیان داشته‌اند. عرفا چهار سیر مطرح می‌کنند:

سیر من الخلق الی الحق؛

سیر بالحق فی الحق؛

سیر من الحق الی الخلق بالحق؛

سیر فی الخلق بالحق

ملاصدرا بر این اساس، مسائل فلسفه را به اعتبار اینکه نوعی سلوک ذهنی است، به چهار دسته تقسیم کرد:

۲. شمس: ۹-۱۰

۱. حشر: ۷

۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه، ج ۱، صص ۱۱-۱۲

۱. مسائلی که پایه و مقدمه بحث توحیدند و در حقیقت سیر فکر ما از خلق به حق است (سیر من الخلق الى الحق)؛

۲. مباحث توحید و خداشناسی و صفات الهی (سیر بالحق فی الحق)؛

۳. مباحث افعال باری و عوالم کلی وجود (سیر من الحق الى الخلق بالحق)؛

۴. مباحث نفس و معاد (سیر فی الخلق بالحق).

کتاب الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، که مهم ترین کتاب فلسفی ملاصدرا است، بر اساس همین نظام و ترتیب تدوین شده است.^۱

چنان که از مطالب گذشته به دست آمد، حکمت متعالیه در روش شبیه حکمت اشراقی است و به تزیین و تصفیة نفس اهمیت داده، به دریافت و شهود باطنی اعتقاد دارد، و تنها در اصول، مبانی و استنتاجات نظیر اصالت وجود، تشکیکی بودن وجود و حرکت جوهری با آن متفاوت است.^۲

علامه طباطبایی کیست؟

پس از ملاصدرا شخصیت های برجسته ای، اندیشه صدرایی را پذیرفته اند. از جمله آن ها علامه طباطبایی نویسنده دو کتاب ارزشمند *بداية الحکمة* و *نهاية الحکمة* است. از آنجا که آشنایی با نویسنده اثر، نواید علمی و عملی فراوان دارد، به شرح مختصری از زندگی نامه وی، که به خامه خودشان نگاشته شده، می پردازیم.

در سال ۱۲۸۱ شمسی در تبریز در میان یک خانواده علمی به وجود آمده ام. در سن پنج سالگی مادر و در سن نه سالگی پدر را از دست دادم و به محاسبت اینکه کم و بیش مایه معاش داشتیم سرپرست ما (وصی پدر) وضع زندگی ما (من و برادر کوچک تر از خودم را که داشتم) [را] به هم نژد و تحت مراقب و

۱. مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۱، صص ۱۸۲-۱۸۳

۲. برای آشنایی با زندگی و آرای ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا ← حلبی، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی

پرستاری یک نفر خادم و یک نفر خادمه قرار گرفتیم. کمی پس از درگذشت پدر به مکتب و پس از چندی به مدرسه فرستاده شدیم و بالاخره به دست معلم خصوصی که به خانه می آمد سپرده گشتیم و به این ترتیب تقریباً مدت شش سال مشغول فراگرفتن فارسی و تعلیمات ابتدایی بودیم.

آن روزها تحصیلات ابتدایی برنامه معینی نداشت. همین قدر به یاد دارم که در فاصله میان ۱۲۹۰-۱۲۹۶ که مشغول بودم، قرآن کریم را که معمولاً پیش از هر چیز دیگر خوانده می شد و گلستان و بوستان سعدی و نصاب و اخلاق مصور و انوار سهیلی و تاریخ معجم و منشآت امیرنظام و ارشاد الحساب را خواندم. سال ۱۲۹۷ وارد رشته های علوم دینی و عربیه شدم و تا سال ۱۳۰۴ به قرائت متون سرگرم بودم. در ظرف هفت سال در علم صرف کتاب امثله، صرف میر و تصریف و در نحو کتاب عوامل، النموذج، صمدیه، سیوطی، جامی و مغنی و در بیان کتاب مطول و در فقه کتاب شرح لمعه و مکاسب و در اصول کتاب معالم، قوانین، رسائل و کفایه و در منطق، منطق کبری و حاشیه و شرح شمسیه، و در فلسفه کتاب شرح اشارات و در کلام کتاب کشف المراد را خواندم و به همین ترتیب دروس متن (در غیر فلسفه و عرفان) خاتمه یافت.

سال ۱۳۰۴ برای تکمیل تحصیلات خودم عازم حوزه نجف گردیدم و به مجلس درس مرحوم آیت الله آقای محمدحسین اصفهانی حاضر شده یک دوره خارج اصول، که تقریباً شش سال طول کشید و چهار سال نیز خارج فقه معظم له را درک نمودم و همچنین هشت سال در خارج فقه مرحوم آیت الله نایینی و یک دوره خارج اصول معظم له حضور یافتم و کمی نیز به خارج فقه مرحوم آیت الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی رفتم. کلیات علم رجال را نیز پیش مرحوم آیت الله حجت کوه کمری رفتم.

در فلسفه نیز به درس حکیم و فیلسوف معروف وقت، مرحوم آقای سید حسن بادکوبی موفق شدم. در ظرف شش سال که پیش معظم له تلمذ می کردم منظومه ی سبزواری و اسفار و مشاعر ملاصدرا و دوره شفای بوعلی و

کتاب اتولوجیا و تهید ابن ترکه و اخلاق ابن مسکویه را خواندم. مرحوم بادکوبی از فرط عنایتی که به تعلیم و تربیت نویسنده داشت برای اینکه مرا به طرز تفکر برهانی آشنا ساخته و به ذوق فلسفی تقویت بخشد، امر فرمود که به تعلیم ریاضیات پردازم. در امتثال امر معظم له به درس مرجوم آقای سید ابوالقاسم خوانساری که ریاضیدان زبردستی بود حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی و یک دوره هندسه مسطحه و فضایی و جبر استدلالی از معظم له فرا گرفتم. سال ۱۳۱۴ در اثر اختلال وضع معاش، ناگزیر به مراجعت شده به زادگاه اصلی خود (تبریز) برگشتم و ده سال و خرده‌ای در آن سامان به سر بردم، که حقاً باید این دوره را در زندگی خود دوره خسارت روحی بشمارم؛ زیرا در اثر گرفتاری ضروری به معاشرت عمومی وسیله تأمین معاش، که از مجرای فلاحیت بود، از تدریس و تفکر علمی بجز مقداری بسیار ناچیز - بازمانده بودم و پیوسته با یک شکنجه درونی به سر می‌بردم.

در سال ۱۳۲۵ از سرو سامان خود چشم پوشیده، زادگاه اصلی را ترک گفتم و متوجه حوزه قم گردیده، بساط زندگی را در این شهر گستردم و دوباره اشتغالات علمی را از سر گرفتم و تاکنون که اوایل سال ۱۳۴۱ می‌باشد روزگار خود را در این سامان می‌گذرانم. البته هر کسی حسب حال خود در زندگی خود خوشی و تلخی و زشت و زیبایی‌هایی دیده و خاطره‌هایی دارد. من نیز به نوبه خود، و خاصه از این نظر که بیشتر دوره زندگانی خود را با یتیمی یا غربت یا مفارقت دوستان یا انقطاع وسایل و تهیدستی و گرفتاری‌های دیگر گذرانده‌ام، در مسیر زندگی با فراز و نشیب‌های گوناگون روبه‌رو شده، در محیط‌های رنگارنگ قرار گرفته‌ام، ولی پیوسته حس می‌کردم که دست ناپیدایی مرا از پرتگاه خطرناک نجات می‌دهد و جاذبه مرموزی از میان هزارها مانع بیرون کشیده به سوی مقصد هدایت می‌کند.

من اگر خاتم و گر گل چمن‌آرایی هست

که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه

تحصیل نداشتم و از این رو، هرچه می خواندم نمی فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدیم. پس از آن یکباره عنایات خدایی دامنگیرم شده عوضم کرد^۱ و در خود یک نوع شیفتگی و بی تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم. به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال طول کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث در برابر می پنداشتم [کذا] بساط معاشرت اهل علم را به کلی برجیدم. در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضرورت قناعت نموده باقی را به مطالعه می پرداختم. بسیار می شد - به ویژه در بهار و تابستان - که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذرانیدم و همیشه درس فرداشب را پیش مطالعه می کردم و اگر اشکالی پیش می آمد با هر خودکشی بود حل می نمودم و وقتی که به درس حضور می یافتم از آنچه استاد می گفت قبلاً روشن بودم و هرگز اشکال و اشتباه درس را پیش استاد نبردم.

از آثار مختلفی که در نجف تهیه کردم: رساله در برهان، رساله در مغالطه، رساله در تحلیل، رساله در اعتباریات (افکاری که ساخته خود انسان است)، رساله در نبوات و منامات.

از آثاری که در اوقات اقامت در تبریز تألیف کردم:

رساله در اثبات ذات، رساله در اسماء و صفات، رساله در افعال، رساله در وسایط میان خدا و انسان، رساله انسان قبل الدنیا، رساله انسان فی الدنیا، رساله انسان بعد الدنیا، رساله در ولایت، رساله در نبوت، در این رساله ها میان عقل و نقل تطبیق شده است. کتاب سلسله انساب طباطباییان آذربایجان.

آثاری که در قم به رشته تحریر درآمده:

تفسیر المیزان در ۲۰ جلد منتشر شده است. در این کتاب با روش بی سابقه ای

۱. از استاد حسن زاده آملی، شاگرد مبرز علامه طباطبایی، در این زمینه سؤال شد، ایشان فرمودند: «مرحوم علامه بسیار کتوم بود و به ما نفرمود که چه عملی انجام دادند یا چه حادثه ای رخ داد که یکباره مشمول عنایات خدایی گردیدند و وضعشان تغییر کرد».

آیه با آیه تفسیر شده است، اصول فلسفه [و روش رئالیسم]. در این کتاب روش شرق و غرب بررسی می شود (در پنج جلد) حاشیه کفایة الاصول، حاشیه بر کتاب ملاصدرا که در نه جلد منتشر شده است، وحی یا شعور مرموز، دو رساله در ولایت و حکومت اسلامی (فارسی و عربی).

مصاحبه های سال ۱۳۳۸ با پروفیسور کرین مستشرق فرانسوی در یک جلد (تحت عنوان شیعہ، برای بار دوم اخیراً منتشر گردید).

مصاحبه های سال ۳۹ و سال ۴۰ با معظم له در یک جلد (تحت عنوان رسالت تشیع در دنیای امروز منتشر می گردد).

رساله در اعجاز، علی و الفلسفة الالهیه (به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است)، شیعه در اسلام، قرآن در اسلام، مجموعه مقالات، پرسش ها و پاسخ ها، بحث های متفرقه علمی، فلسفی، من النبی که اخیراً با ترجمه و تحقیق جناب آقای محمد هادی فقهی در ۴۰۰ صفحه منتشر شده است.^۱

علامه طباطبائی فیلسوف و مفسر قرآن پس از عمری تلاش علمی و سیر و سلوک عرفانی در روز یکشنبه ۱۸ محرم سال ۱۴۰۲ قمری مصادف با ۲۴ آبان ۱۳۶۰ شمسی به سوی معبود پرکشید و در جوار حضرت معصومه (س) در قم آرام گرفت.

۱. گفتنی است که مرحوم علامه این زندگی نامه را در اوایل سال ۱۳۴۱ ش نوشته اند، ولی ظاهراً بعدها آن را تکمیل کرده اند، زیرا تفسیر المیزان در سال ۱۳۹۲ ق پایان یافت. ولی در این نوشته فرموده اند در بیست جلد منتشر شده است. این زندگی نامه در کتاب بررسی های اسلامی استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی، به کوشش سید هادی خسروی شامی، قم، ۱۳۹۶ ق و نیز در کتاب مرزبان وحی و خرد، صص ۳۹-۴۲، چاپ شده است.